

مارکس و آزادی فردی

انسان یا جامعه

## تحول از کدام جبهه آغاز خواهد شد؟

لوسپین سو- ترجمه حمید محوی

بخش سوم

مارکس و رشد آزاد فردی

لوسپین سو

ماتریالیسم تاریخی لزوماً دارای مفهوم جدیدی از تاریخ و به همین منوال دارای برداشت جدیدی از انسان است. ولی باید دانست که چنین مفاهیمی به هیچ عنوان از پیش تعیین شده نیستند و زوایای نیز بحساب نمی آیند که به جامعه و تاریخ ضمیمه شده باشند، بلکه به معنای تولید تاریخ و انسانی ست که نه تنها خود محصول تاریخی بوده بلکه تولید کننده تاریخ نیز هست. این برداشت جدید از تاریخ و انسان در پیوند تنگاتنگ با علمی ست که به بیوگرافی و شرح حال نویسی می پردازد. اگر چنین نباشد، آنگاه بدون آن روانشناسی شخصیتی قادر به عملکردی نخواهد بود که مدعی آن است. از اینرو ماتریالیسم تاریخی ما را بر آن می دارد که در مورد حقوق بشر به تأمل پرداخته و پایه های تئوریک برای آن بیابیم که از انسان دوستی (اومانیزم) به معنای مطلق و انتزاعی آن فراتر رود.

یقیناً اگر مارکس و انگلس با طرح و تحلیل مناسبات اجتماعی و گسترش شناخت علمی تاریخ نخستین وجوه مشخصه ماتریالیسم تاریخی را توضیح داده اند، در عین حال زمینه بسیار باروری را بوجود آورده اند که دقیقاً به موضوع مورد نظر ما در اینجا مربوط می شود. زمینه ای که به ویگوتسکی Vygotski و پولینزر (27 م) Politzer اجازه داد تا در پژوهش های روانشناختی خود دست به ابداعاتی بزنند که امروز تأثیراتش را در چهار گوشه جهان می توان ملاحظه کرد. در مورد چنین زمینه پر باری حداقل می توان به یک نمونه اشاره داشت که از اهمیت زیادی برخوردار بوده و به تنهایی می تواند ماتریالیسم تاریخی را از اتهام "جبر تاریخی و اجتماعی" (20م) که به آن نسبت می دهند مبرا سازد.

در ایده نولوژی آلمانی، مارکس نتیجه می گیرد که هر شکل اجتماعی تنها شرایط الزامی مرتبط به زندگی نامه افراد را تعیین نمی کند (مثل تقسیم جامعه به طبقات یا در رابطه با پول) بلکه متعاقباً حامل عناصر احتمالی و غیر الزامی (21م) نیز هست (که همین عنصر احتمالی و غیر الزامی شامل وجه مشخصه شکل اجتماعی هر دوره ای محسوب می شود). براین اساس در جامعه بورژوایی موقعیت حرفه ای هر فردی در بطن تقسیم کار اجتماعی، حداقل بشکل صوری و ظاهری، به انتخاب آزاد او بستگی خواهد داشت (بدین معنا که این انتخاب غیر الزامی ست). بنابراین می توانیم بگوییم که کاپیتالیسم، بطور مشخص با چنین شکل و شمایلی از فردیت، یعنی کارگر آزاد، بخش غیر الزامی اهداء شده به فرد را در ساختار اجتماعی نسبت به ساختارهای قدیمی تر در حد قابل ملاحظه ای متحول ساخته است. «حق برخورداری در کمال آسودگی از آزادی در درون شرایط مشخصی، امری ست که آنرا آزادی شخصی نامیده اند.» (ن18). و این موضوع که یکی از مباحث «حقوق بشر» می باشد، چندان مورد توجه مارکس نبوده و جزء مسائل مرکزی و تأملات او درباره کاپیتالیسم و کمونیزم بشمار نمی آید. در کاپیتالیسم مارکس به زمینه ضرورت و احتمال (آزادیهای شخصی) اشاره دارد. به این ترتیب من بشکل صوری و ظاهری در انتخاب حرفه ام آزادی کامل دارم، ولی پدیده بیکاری (بعنوان مثال) برای دو میلیون و نیم زن و مرد فرانسوی،

چنین آزادی را کاملاً بی مفهوم ساخته است (22م). بطور کلی هر چند که انسانهای دوران کاپیتالیسم از چنین آزادی هایی برخوردار باشند که بدون شک نسبت به ساختارهای پیشین قابل ملاحظه تر است، ولی در واقع آزاد نیستند زیرا «قدرتی که در تعلق زندگی آنان است به قدرتی مطلق تبدیل شده و علیه خود آنها بکار می رود.» (19ن) . تحلیل چنین قدرتهایی نشان می دهد که « برای افراد طبقه اجتماعی چیرگی جمعی بر چنین قدرتهایی بدون منسوخ ساختن کامل آنها امکانپذیر نیست. افرادی مجرد شاید بر حسب اتفاق و احتمال بتوانند بر آنها چیره شوند ولی چنین وقایع پراکنده ای موجب رهایی توده های تحت سلطه نخواهد شد. زیرا وجود چنین قدرتهایی بدین معناست که افراد تابع آنها هستند، و ضرورتاً تابع آنها هستند.» (20ن)

فراهم ساختن امکانات تسلط بر چنین قدرتهایی که در رابطه با انسان وجه غالب را پیدا کرده اند، و تبدیل آزادیهای صوری به آزادیهای واقعی، به موقعیت گسترش و رشد نیروهای مولد بستگی داشته و باید دانست که آفرینش چنین اثر تاریخی ای بعهده کمونیسم است. ولی از زمانی که از نظریه کمونیسم سخن می گوئیم، فوراً سوء تفاهمات دائمی در رابطه با اندیشه مارکسیستی و مارکس ظاهر می شوند. مفهوم «سوسیالیسم علمی» یکی از کانونهای چنین سوء تعبیرهایی است. عینیت بخشیدن به تاریخ در چشم انداز سوسیالیسم، کمونیسم، آیا بمفهوم تابع ساختن آزادی افراد و حقوق اشخاصی است که موقوف به فراز آمدن نظامی اجتماعی می شود که ماهیتاً اشتراکی است و آیا چنین امری خود به تنهایی نفی آزادی آنان نیست؟ و علاوه براین، معرفی چنین واقعه ای بنام علم، آیا به مصداق مردود دانستن آن در نظریه و عمل نیست که ضرورت مذکور در حرکت تاریخی در واقع باید به آزادی انسانها بیانجامد؟

من فکر می کنم که چنین انتقاد مضاعفی ترجمان همان نوع خوانش های اشتباه آمیز از مارکس است که پیش از این درباره ماتریالیسم تاریخی مطرح کردم. از دومین مورد انتقادی شروع می کنیم. چنین انتقادی حاکی از عدم شناخت تحولی بنیادی است که عبارت است از عبور از سوسیالیسم اتوپیک به آن چیزی که مارکس و به همین منوال انگلس آنرا سوسیالیسم علمی می نامند - اصطلاحی که نزد مارکس عاری از هر گونه معنی و مفهوم علم باورانه (11م) است، و به همان شکل که در یکی از نوشته هایش و در پاسخ به باکونین (23م) می نویسد، «این اصطلاح در تقابل با سوسیالیسم اتوپیک بکار برده شده است که بجای آنکه تلاش خود را روی درک جنبش اجتماعی متمرکز سازد که در واقع محصول فعالیت و مبارزه خود مردم است، می خواهد مردم را با سحر و جادوی جدیدی بفریبد.» (21ن)

جامعه بدون طبقه، به مفهوم خلق جهانی نیست که تابع طرحی جزم اندیشانه (24م) و از پیش تعیین شده به وساطت تاریخ و تاریخ از نوع ذاتی و الهی شناسانه باشد. چنانکه مارکس در ایده تئولوژی آلمانی می گوید: «کمونیسم برای ما نه بمفهوم دولتی است که باید ایجاد گردد و نه کمال مطلوبی که واقعیات عینی باید بر اساس آن سازماندهی شوند. کمونیسم حرکتی است واقعی جهت باطل ساختن موقعیت اکنونی.» و این حرکت و جنبش واجد هیچگونه روند حتمی نیست که در فراسوی بینش آگاه، خواست و آزادی انسان ها خود بخود تحقق یابد. در شرایطی که انسانها به هیچ عنوان آزادی انتخاب ندارند که بدخواه موقعیت فعلی را از بین ببرند، تاریخ خودشان را می سازند. اگرچه مارکس عبور به جامعه بدون طبقه را امری ضروری می داند ولی سوسیالیسم علمی به هیچ عنوان شباهتی به نظریات جبر گرایانه و جبر باورانه تاریخ و سیاست ندارد. معمولاً چنین تصور می کنند که با مطرح ساختن چنین موضوعی نکته متناقضی را علیه مارکسیسم پیدا کرده اند. از اینرو رژیس دبره Régis Debray در مصاحبه ای با کاترین کلمان Cathrine Clément در روزنامه لومتن Le Matin بتاريخ سپتامبر 1981 اعلام می کند که هیچوقت نفهمیده است که چرا کمونیست ها فعالیت می کنند (...). چرا یک مارکسیست واقعی که امپریالیست قیر او را می کند و مبارزه طبقاتی بدون او ادامه می یابد، چرا اینجاست و جای دیگری و بخصوص آنجاهایی نیست که

جانش در خطر خواهد بود. در واقع رژیس دبره بی آنکه بداند حرفهای برشتاین Bernstein را تکرار می کرد که در سال 1899 نوشته بود: « اگر سوسیالیسم یک ضرورت تاریخی عینی است، تلاش های احزاب سوسیالیستی واقعا بی معنی بنظر می رسد، و تلاش بیهوده ای ست.» (ن 22). باید گفت که چنین نقدهایی که دیگر خیلی کلاسیک و دائمی شده اند، روی تناقضات لاینحلی اصرار می ورزند که در واقع مناسبتی ندارد و به گشایش بحث و گفتگویی نیز نمی انجامد. در مورد این نوع دعاوی باید دانست که: عبور جهان شمول به جامعه بدون طبقه از منظر تاریخی ضروری ست، ولی بدون شرکت آزادانه و فعال انسان ها تحقق پذیر نخواهد بود. در این مورد هیچ تناقض لاینحلی وجود ندارد. اما سوسیالیسم همواره تناقضات نظام کاپیتالیسم را آشکار می سازد، بویژه تضادی که بین خصوصیت بیش از پیش اجتماعی تولید و خصوصیت همیشه خصوصی تصاحب ثروت وجود دارد که بحران فعلی ناشی از آنرا کاملا محسوس ساخته است. در چنین تضادهای عینی است که جنبش انقلابی در ذهنیت فردی ریشه می دواند. بدون تردید جنبش انقلابی همانند هر جنبش فکری و ذهنی دیگر واجد تضمین در مقابل حوادث و رویدادهای غیرقابل پیشبینی و احتمالی نیست، و همیشه این امکان وجود دارد که دچار فقدان بصیرت کافی و کامیابی شود. چنین امری بدین معناست که از دست دادن این و یا آن فرصت انقلابی به مفهوم انحلال قطعی آن نیست و تداوم عینی روند تاریخی را متأثر نمی سازد - واقعیات تاریخ معاصر از این نقطه نظر بسیار گویا هستند. اما فقدان شرایط ذهنی جهت تحولات اجتماعی در مرحله ای از تاریخ مانع از این نیست که تضادهای عینی کاپیتالیسم تداوم نیابد و تعمیق پیدا نکند. بنابراین فرصت تاریخی جهت عبور به جامعه بدون طبقه تا زمانیکه کاپیتالیسم بشکل همه شمول فسخ و باطل نگردیده است، پیوسته در شرایط تازه ای تبلور می یابد. حل معضلات و مسائل تاریخی به عهده انسان و تلاش آزادانه او می باشد، ولی معضلات تاریخی ضرورتا همان هایی هستند که بدون پاسخ مانده اند. اعتراض دیگری که همانند مواردی که پیش از این اشاره کردیم بی پایه و اساس بنظر می رسد، به این شکل مطرح می شود که انسانهایی که در جنبش تاریخی بسوی تشکل جامعه کمونیستی حضور پیدا کرده و فعالیت می کنند، آیا باید قربانی تحقق بخشیدن بدان ( کمونیسم) شوند؟ روشن است که چنین پرسشی بی پایه و اساس است. آنچه باید از بین برود سیمای تاریخی فرد از خود بیگانه جامعه بورژوایی است که توسط نیروهای کور اجتماعی در بند کشیده شده است. همانطور که در مانیفست کمونیست بشکل قاطعانه بیان شده است: « در جامعه بورژوایی، سرمایه مستقل و شخصی است، در حالیکه فردی که کار می کند فاقد استقلال و فاقد شخصیت است. و برانداختن چنین روابط اجتماعی است که بورژوازی آنرا به لغو آزادی و شخصیت تأویل می کند! (...) از زمانیکه کار قابل تبدیل به سرمایه، پول، و کوتاه سخن اینکه قابل تبدیل نه تنها به قدرت اجتماعی که به قدرتی انحصاری نباشد، یعنی از زمانیکه مالکیت فردی قابل تبدیل به مالکیت بورژوایی نباشد، شما ادعا می کنید که فرد حذف شده است. بنابراین شما اعتراف می کنید که وقتی از فرد صحبت می کنید، تنها فرد بورژوا را مد نظر گرفته اید. چنین فردی، مطمئنا، باید از بین برود.» (ن 23). ولی چنین حذفی در روند تاریخی در عین حال پیدایش انسان عصر کمونیسم را به همراه خواهد داشت که از خودبیگانگی (خاص انسان دوران سرمایه داری) را حذف می کند. بطور کلی هیچ تفکیکی نمی توانیم برای گسترش روابط اجتماعی و اشکال فردیتی که خاص آن است قائل شویم، زیرا هر تشکل اجتماعی فردیت متناسب با هیئت خود بوجود می آورد. و این همان نکته ای است که مارکس در نامه ای به آرنکوف (26م) بدان اشاره دارد که به عبارتی تمام «ایده نولوژی آلمانی» را خلاصه می کند: «تاریخ اجتماعی انسان ها چیزی جز تاریخ تحول و گسترش فردی آنها نیست.» (ن 24)، خواه به آن آگاهی داشته باشند و یا نداشته باشند. از همین رو هیچ پاسخی تا این اندازه خلاف مارکسیسم نبوده است که وقتی اخلاقیون و مذهبیین می گفتند: شما نمی

توانید جامعه را متحول سازید بی آنکه انسان را متحول سازید - در مقابل چنین نظریه ای بشکل قرینه پاسخ آنرا مطرح می کردند: در آغاز **جامعه را باید متحول ساخت و سپس انسان متحول خواهد شد**. ولی مارکس در سومین تز درباره فویرباخ این مسئله را بشکل کاملاً متفاوتی مطرح می کند: « نظریه ماتریالیست پیرامون موضوع ایجاد تحول در شرایط و تعلیم و تربیت فراموش می کند که ایجاد تحول در شرایط به انسان بستگی داشته و به او نیازمند است و خود مربی و آموزگار نیز به تعلیم و تربیت نیازمند می باشد.» (ن25). شکل و هیئت روابط اجتماعی و شکل و هیئت فردیت الزاماً و ضرورتاً در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر بوده و تحول تنها در چهارچوب کل این مجموعه امکانپذیر خواهد بود: این نکته ای است که مارکس آنرا صراحتاً مطرح ساخت و هرگز از آن فاصله نگرفت. پس از یک چهارم قرن، در *جنگ داخلی فرانسه*، چنین می نویسد: «طبقه کارگر کمال مطلوب (اتوپی) از پیش مهیایی ندارد که بنام مردم فرمان صادر کند. طبقه کارگر می داند که جهت تحقق بخشیدن به رهایی خود و تحول در ساخت و ساز متعالیتر زندگی که جامعه فعلی نیز بدلیل ساختار اقتصادیش بسوی آن نیل می کند، ناگزیر است که به مبارزات طولانی دست بزند و از طریق شماری از روندهای تاریخی شرایط و انسانها را کاملاً متحول سازد.» (ن26)، - و این فرمولی است که کلمه به کلمه آنرا می توانیم در سومین تز درباره فویرباخ باز شناسی کنیم.

### توضیحات مترجم

**Déterminisme- 20** اصل بینش مکانیستی جهان که بنا بر آن هر پدیده ای بشکل خدشه ناپذیری مشمول جبری است که از موقعیت گذشته و حال بر می آید. و اتفاق چیزی نیست مگر فقدان آگاهی ما از جبری که مبین آن است.

**Contingence-21** : فلسفه کلاسیک : رابطه ای که از هیچ قانون و ضرورتی پیروی نمی کند. فلسفه دیالکتیک : وحدت دیالکتیک ضرورت و احتمال ( غیر ضرورت).

در این متن این کلمه بشکل «آزادی» نیز ترجمه شده است.

**22** - علاوه بر این باید تمام مراحل را در نظر گرفت که نسبت به انتخاب حرفه نزد فرد اولویت دارند، یعنی سهم هر یک از شهروندان در «بازار» آموزش و کسب مهارت حرفه ای.

### Bakounine-23

**Dogme, Dogmatique-24** جزمی (با فتح ج) اعتقاد خدشه ناپذیر

### Subjectif-25

ذهنیت . ذهنیت فردی (چونکه ذهنیت خارج از فرد وجود ندارد پس می توانیم ذهنیت فردی نیز بگوییم. این کلمه را در اشکال ترکیبی آن «فکری» نیز ترجمه کرده ام مثل

**Mouvement subjectif** جنبش فکری، که همان حرکت یا جنبش ذهنی است

### Annenkov-26

که بخاطر « اصول مقدماتی فلسفه » نزد خوانندگان فارسی زبان شناخته شده **George Politzer-27**

«**Critique des fondements de la psychologie** است. در اینجا لوسین سو به کتاب « نقد بنیادهای روانشناسی

اشاره دارد که بسال 1928 در سن 25 سالگی و یکسال پیش از آنکه به حزب کمونیست فرانسه بپیوندد. این کتاب روانشناسی مکانیست عصر خود را مورد انتقاد قرار می دهد و اصطلاح روانشناسی عینی را مطرح می سازد .

این کتاب امروز بعنوان یکی از نخستین معرفهای فروید در فرانسه بشمار می آید. و مورد توجه ژان پل سارتر و مرلو پونتی و بهمچنین لکان بوده است .

### توضیحات نویسنده

۱۸ - ایده نولوژی آلمانی **L'idéologie Allemande**

19- ایده نولوژی آلمانی

20 - کارل مارکس . نوشته های 1857-1858 **Ed Sociales, 1980,t.1,p.100**

21 نوشته حاشیه ای مارکس 1873 درباره «دولت و آنارشی» بقلم باکونین

**Eduard Berstein, Socialisme théorique et socialisme démocratique pratique;**

**Stock, 1900-22**

**K.Marx,F.Engels, Manifeste du partie communiste, Ed.Sociale, 1973, PP.50-- 23**

Lettre de Marx à Annenkov, 28 décembre 1846, dans K.Marx- F.Engels,  
,Correspondance  
Ed sociale, t.1, 1971, P.448  
Idéologie Allemande, P.2 -25  
K.Marx, La guerre civile en France, Ed Sociale, intégrale, 1968, p.46.-26

راه توده ۱۴۳ ۰۶,۰۸,۲۰۰۷